

هست و هستی خود را بر سر

پیمان روشنفکری اش به داو گذاشت

با نام فریدون آدمیت، نخستین واژه‌ای که در ذهن تداعی می‌شود واژه‌ی «فرزانگی» است. با نام آدمیت، فرزانگی، واژه‌ای که در این روزها نه چندان دست یافتنی است و نه چندان باب پسند، در هیأت انسان ظاهر می‌شود. همان انسانی که روزگاری آندره مالرو گفته بود: «عظمت معدودی از انسان‌ها به طور اسرارآمیزی بر عظمت همه انسان‌ها گواهی می‌دهد».

آدمیت فرزانه‌ی خردورزی بود که به رغم همه ناملایمت‌ها و ناسپاسی‌ها و نامهربانی‌ها، که در شرح آن‌ها به قول بیهقی باید قلم را گریاند، بر سر پیمان خود با خود و با وجدان بیدارش استوار ایستاد و سر خم نکرد و خود می‌دانست که آنچه می‌ماند تخم خرد انسان دوستانه‌ای است که با آثارش پراکنده است.

همان طور که خود گفته بود: «تاریخ فکر حکایت از این دارد که چه بسیار بوده‌اند اندیشه‌های معتبر و بلندی که خریدار نداشته‌اند. گاه به کلی مهجور مانده، گاه افکار دیگری بر آن‌ها غالب آمده، و گاه کوشش در ریشه‌کن کردن آن‌ها شده است. اما اعتبار آن اندیشه‌ها بجاست، مقام آفرینندگان آن‌ها والا، و ارزش آن‌ها را باید در چشم‌انداز تحول فکر سنجید»^۱ این کلامی که خود در همین اثر، در سال ۱۳۴۶، درباره‌ی یکی از

متفکران بزرگ تاریخ ما گفته است، به تمامی درباره‌ی خود آدمیت هم صادق است: «در این مرز و بوم همیشه مردمی هوشمند و آزاده بوده‌اند که صاحب اندیشه بلند بودند و به پستی تن در ندادند، از حطام دنیوی دست شستند و روحشان را به اربابان خودسر و نادان و ناپرهیزگار نفروختند»^۱.

آثار آدمیت، یک دوره‌ی تاریخی معین و ویژه‌ی تاریخ ایران، از عهد ناصری تا انقلاب مشروطیت و بعد از آن، را در بر می‌گیرد. دوره‌ای که تمام تاریخ دیرینه‌ی ایران را به دو دوره‌ی (قبل و بعد از مشروطیت) تقسیم می‌کند و تأثیری سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران و در حیات دیروز و امروز جامعه‌ی ما داشته است و دارد. میان کلیه‌ی نام‌داران و دانشورانی که تا به امروز به این دوره از تاریخ ایران پرداخته‌اند یا در این دوران درباره‌ی تاریخ ایران نوشته‌اند (بی آن‌که بخواهم چشم بر ارزش کارهای آنان بیندم یا وامی که ما به این بزرگان فرهنگ ایران داریم فراموش کنم) کار آدمیت منحصر به فرد است.

چه در وسیع بودن دایره‌ی مطالب، چه در سبک تاریخ‌نویسی، چه در اعتبار اثر. در حوزه‌ای که آدمیت کار کرده است، ما تا به امروز (شوربختانه) کسی در قد و قواره‌ی او نداریم. افزون بر تقدم فضل بنیان نهادن تاریخ‌نگاری علمی (میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و احمد کسروی و عباس اقبال آشتیانی جایگاه ویژه خود را دارند که در جایی دیگر باید از آن صحبت کرد) در ایران، نگاه آدمیت به تاریخ و سبک کار او در این حوزه (به رغم چون و چراهایی که می‌توان مطرح کرد) او را در جایی نشانده است که او را پدر تاریخ‌نگاری علمی و تاریخ‌شناسی ایران خوانده‌اند.

این سخن به غایت رواء، نه از باب تعریف است و نه عنصر غلو در آن راه یافته است. در این نوشته، به اختصار می‌کوشم به اشاره گوشه‌هایی از این مدعا را نشان بدهم.

آدمیت از دسته متفکران بزرگی است که «زیسته» خود را به بازاندیشی نشست و آن را به یک منظومه‌ی فکری و اندیشه‌ی نظری تبدیل کرد. مجموعه‌ی آثار آدمیت گواه این مدعاست. کلیه‌ی نوشته‌های آدمیت (با تمام گسترده‌گی موضوع‌هایی که به آن پرداخته است)، به یک معنا به دور «فکر» دور می‌زند. اما، این فکر، فکری بی‌زمان و مکان نیست. «فکر»ی است، حاضر و زنده. آدمیت، از «امروز» خود و جامعه‌اش به «دیروز» رفته است و توانسته است رابطه‌ای دقیق و علمی میان این دو برقرار کند. موضوع «حال» و «گذشته»، «امروز» و «دیروز»، در تاریخ و رابطه‌ی میان این دو، همواره یکی از موضوع‌های مناقشه‌آمیز متفکران و مورخان بزرگ بوده و هست. بسیاری در تعریف

تاریخ معتقد بودند و هستند که «تاریخ، علم گذشته است» و مارک بلوک^۱ (یا به اصطلاح نادرست جاافتاده در ایران مارک بلوخ) مورخ بزرگ فرانسوی^۲ می‌گوید: «خود این نظر، که گذشته، به عنوان گذشته، بتواند موضوع علم باشد، بوج است»^۳. و همو می‌گوید: «در واقع، زمان حال چه معنایی دارد؟ نقطه‌ای کوچک که در بی‌نهایت طول زمان پی‌درپی پنهان می‌شود. لحظه‌ای که به دنیا آمده، می‌میرد. به محض آن که من حرفی می‌زنم یا عملی انجام می‌دهم، گفته‌های من و عملی که انجام داده‌ام در سرزمین حافظه زایل می‌شود. این سخن پیش پا افتاده و در عین حال عمیق‌گفته جوان است که می‌گوید: "حال"ی وجود ندارد، تنها شدن هست، NICHTS GEGENWÄRTIG, ALLES VORÜBERGEHEND یک به اصطلاح علم زمان حال که محکوم است به تغییر شکل ابدی، در هر لحظه‌ی هستی‌اش به عالم گذشته استحاله می‌یابد»^۴.

رابطه‌ای که آدمیت میان «حال» و «گذشته» برقرار می‌کند، تنها در محتوای آثار و نکات تازه و بدیع مطرح شده در آن‌ها نیست. این موضوع را هم چنین می‌توان در زمان نگارش موضوع‌هایی که انتخاب کرده است، دید. در سال‌های چهل و پنجاه شمسی، آثار آدمیت (در عین پرداختن به دوره‌ی حساس مشروطیت و...) در حول موضوع‌هایی نظیر دموکراسی و اندیشیدن و قانون و آزادی و خردگرایی و بنیادهای مدنی جامعه و... است و در سال ۱۳۶۰، کتاب شورش بر امتیازنامه رژی - تحلیل سیاسی را منتشر می‌کند. آدمیت در نگاه به تاریخ دارای یک مفهوم و درک و منظومه‌ی فکری خاص و تعریف شده‌ای است. اهمیت این امر زمانی بیش‌تر آشکار می‌شود، اگر به یکی از نقیصه‌های فکر در ایران توجه کنیم. یکی از مشکلات روشنفکری ایران چه در گذشته و چه امروز، پریشان فکری و نداشتن نگاه منسجم و اسلوب‌دار و روش‌مند در پرداختن به مسایل اجتماعی است. این سخن صاحب قلم به طرفداری از مطلق‌گرایی فکری و ندیدن نسبی بودن امور اجتماعی تعبیر نشود. منظورم سبک اندیشیدن کَشکول‌واری است که در نوشته‌های بسیاری از اهل دانش (به رغم همه‌ی دانش برخی از آنان) به چشم می‌خورد. سال‌ها پیش، بزرگی گفته بود که در بررسی آثار بسیاری از اندیشمندان (گذشته) ایران به نکات تازه و ناشناخته برخورد کرده است؛ اما دریغ که این خوش فکری‌ها در حد «توک زدن»

1. Marc Bloc

۲. مارک بلوک مورخ بزرگ فرانسوی (۱۸۸۶ - ۱۹۴۴)، از بنیان‌گذاران مکتب تاریخی «آنال» و عضو جنبش مقاومت فرانسه در زمان جنگ دوم جهانی که به دست نیروهای فاشیستی نیرباران شد.

3. Apologie Pour L'Histoire, Armand Colin, p.49

4. Ibid, p.59

باقی مانده است و در یک نظام فکری آرایش نیافته است. آدمیت همان طور که خود گفته است «معمار فکر» است. و به گمان من، اگر از این منظر به آدمیت نگاه کنیم، او دیگر نه مورخ (که هست) که در مقوله‌ی اندیشه‌ی فلسفه سیاسی جای می‌گیرد. اگر این تلقی درست باشد و بپذیریم، ایراداتی که می‌تواند به آدمیت در حوزه‌ی صرف «مورخ بودن» مطرح باشد، قابل درک می‌شود.

آدمیت در خصوص نگرش تاریخی خود^۱، در پیش‌گفتار شورش بر امتیازنامه رژی می‌گوید: «از نظرگاه تفکر تاریخی، مفهوم تاریخ بیان وقایع تاریخی است بدان گونه که وقوع یافته‌اند یعنی نه کم و نه بیش با همه‌ی زیر و بم و سایه و روشن آن‌ها؛ شناخت وقایع و حوادث است به طریق تحلیل علل و عوامل آن‌ها یعنی عللی که خصلت فاعلی دارند و عواملی که به درجات تأثیر فعلی داشته‌اند یا تعیین کننده بوده‌اند، و بالاخره تحلیل مجموع واقعیات و علل و عوامل است در تعقل جریان تاریخی. و همه‌ی این‌ها به راه یک مقصد است که گذشته قابل فهم و درک باشد. در این نگرش تاریخی، مأنوسات ذهنی کنار نهاده می‌شوند، همه جا شک دستوری به کار گرفته می‌شود که سره از ناسره باز شناخته گردد، افسانه راه نمی‌یابد و جلوه‌ای ندارد. لاجرم، واقعیات می‌مانند و نتیجه‌گیری‌های تاریخ. حال اگر ذات حقیقت، با مزاج افسانه‌پسند ساخت یا باب طبع افسانه‌پرداز نیفتاد، چه اعتنا. هم‌چنین اگر نتیجه‌گیری‌های واقعیات عینی، مفروضات ذهنی و معادلات تاریخی را برهم زد، چه باک»^۲.

هر چند که می‌بایست درباره‌ی «نه کم و نه بیش با همه‌ی زیر و بم و سایه و روشن آن‌ها» تأمل کرد، اما آنچه در این جا مهم است «قابل فهم و درک» کردن گذشته است. به گمان من یکی از جنبه‌های مهم کارهای تاریخی آدمیت، «فهمیدن» و «درک کردن» و «فهمانیدن» تاریخ است، آن هم با روش تعقلی و نه «قضاوت کردن». یا درست‌تر بگویم و این گفته‌ی مارک بلوک را به وام بگیرم که قاضی و مورخ، هر دو در پی کشف حقیقت‌اند و هر دو قضاوت هم می‌کنند، اما قضاوت مورخ تفاوتی ماهوی با قضاوت قاضی دارد. کار اصلی مورخ، درک کردن است.

آدمیت، معتقد به «تعقل جریان تاریخی» (در روند تاریخ و به رغم پسر رفت‌های آن) و طرفدار «روح تاریخ» است. شاید از این دیدگاه، می‌بایست آدمیت را در زمره‌ی مورخین

۱. آدمیت، در مقدمه اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی در بیان نگاه خود به تاریخ، به مسایل مهم دیگری نیز پرداخته است (صص ۶-۹).

۲. شورش بر امتیازنامه رژی، انتشارات پیام، چاپ اول، ۱۳۶۰.

«خوشبین» دانست. زیرا، «انسان‌ها» دغدغه‌ی اصلی آدمیت است. خود می‌گوید: «... مورخ درباره ماده مطالعه نمی‌کند، سروکارش با سرگذشت آدمیان است، سرگذشتی که پر است از زشتی‌ها و اندک زیبایی یعنی حقایق و واقعیات متباین و مغایر. نفی ارزش‌ها و اعتبارات در تاریخ ما را به «نهیلیسم تاریخی» می‌کشاند که از آن سخت‌گیرانم. تاریخ‌نویسی که آن معیارها را نفی کند اثر بی‌جانی بار می‌آورد که نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرت. اساساً چطور ممکن است تفاوت تجربه‌های زشت و زیبای آدمی و نامرادی‌ها و کامیابی‌های او را یکسره نادیده بگیریم حال آن‌که هدف آدمی کاستن رنج‌های اوست و کوشش در تحقیق ارزش‌های انسانی، و همه‌آه و فغان آدمی‌زاد زاده‌رنجی است که از همان حقایق مغایر و تفاوت‌های معلوم می‌برد»^۱.

آدمیت آشکارا از علمی که در غرب شکل گرفت، دفاع می‌کند؛ بی آن‌که مقهور غرب باشد. همان‌طور که خود در خصوص رویارویی روشنفکران شرق با غرب در گذشته می‌گوید (ضمن برجسته دانستن آن متفکران شرق): «مدنیت غربی آخرین مرحله تجربه آدمی است تا این زمان، و میوه‌اش چه شیرین و چه تلخ همین است که می‌چشیم... باید معترف باشیم که در مرحله تصادم مغرب و مشرق همه جامعه‌های آسیایی در جهات مادی و عقلی و مدنی در سطح خیلی پایین‌تری از مدنیت قرار داشتند: علم‌شان عین جهل بود، هنرشان کمال بی‌هنری، صنعت‌شان ابتدایی، حکومت‌شان مظهر بیدادگری و پست‌ترین انواع حکومت، و ساختمان اجتماعی‌شان قرون وسطایی یا پیش از قرون وسطایی. و از همه مهم‌تر و بدتر انسان آسیایی صاحب اعتبار و ارزش و حقوقی که قائم به خود باشد نبود... شرقیان متاعی نداشتند که به بازار جهان نو عرضه دارند، و آنچه در عالم اندیشه داشتند دوا‌ی درد و اماندگی آنان را نمی‌کرد و نمی‌توانست مشرق زمین را در مقابله با تعرض مادی و عقلی اروپا مجهز گرداند. چنان‌که نکرد».

پس شگفت نیست که برخورد فرهنگ مشرق و مغرب از جهتی به صورت تصادم و کشمکش نیروهای کهنه و نو ظهور کرده باشد. و از جهت دیگر به صورت تجاوز سیاسی و نظامی و اقتصادی اروپا و دفاع حیاتی آسیا درآمده. در همین نقطه بود که مسأله نوجویی و اخذ تمدن فرنگی به وجود آمد و ذهن افراد بیدار دل مشرق زمین را ربود. نوآوران و دانایانی که در این باره می‌اندیشیدند همه واقعاً شیفته و دلباخته فرنگستان نبودند - اتفاقاً اغلب از فرنگیان بدشان می‌آمد. اما مسأله بود و نبود و هست و نیست کشورشان در میان بود. آن کسان پی بردند که تمدن اروپایی سیلی است روان، ایستادگی

سرسختانه در برابرش بی حاصل و آب در هاون کوبیدن است. یا باید به خواری و بندگی و استعمار وحشتناک غرب تن در بدهند - یا اگر طالب حیثیت و شخصیت خویش اند خود را به همان حربۀ برندهٔ دانش مغربیان مجهز گردانند و با همان اسلحه به مقابله فرنگیان زبردست زورگویی (که در پیش بردن مقاصد شویشان پای بند هیچ آیین اخلاقی نبودند و نیستند) برخیزند. باز در همین نقطه بود که هوشیاری ملی در مشرق به وجود آمد، و در پاره‌ای جامعه‌ها که آن هوشیاری تا حدی وجود داشت، نمود یافت.

... خلاصه این که در این برخورد بزرگ تاریخ، ملل مشرق بر سر دوراهی زندگی و مرگ قرار گرفتند - و هوشمندان شرق در ضرورت قبول تمدن نو تردید نداشتند. مسأله باریک و اصلی حد نوخواهی و نحوهٔ اقتباس مدنیت اروپایی بود. برخی خواهان تسلیم مطلق به تمدن غربی بودند، و بعضی هوادار تسلیم مشروط. در هر حال نه تأثیر تاریخ و فرهنگ هر ملتی در چگونگی قبول تمدن جدید قابل انکار بود - و نه هیچکدام از مظاهر اجتماعی کشورها می‌توانست از برخورد با دنیای نو متأثر نگردد. اما آنچه ویرانگر بود تقلیدهای مضحک و باسمة‌ای از بنیادهای مدنی اروپا بود. مللی که زمامداران روشندل و خیرخواه داشتند راه درست پیش گرفتند و پیشرفت کردند، آنان که گرفتار مردمی بی‌ایمان و خودخواه و کوردل گشتند "آدا و اصول درآوردن" را پیشه ساختند و به هیچ جا نرسیدند.^۱

جمع‌آوری فراوان در هر جای ممکن اسناد، نوع پردازش اسناد و مدارک، طبقه‌بندی کردن آنها، نوع برخورد به اسناد و محک زدن اسناد درجه دو و سه با اسناد اصیل، توجه به روحیات و خلیقیات (که امروزه یکی از معیارهای مهم تاریخ‌نگاری است)، نوع برخورد به «شاهد»ها، توجه دقیق به زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی در پرورش افکار و رفتار بازیگران تاریخ، تقسیم تاریخ به رشته‌های مختلف و طرح تخصصی کردن تاریخ و... همه و همه نشانه‌های بارز نگاه دقیق و علمی و نکته‌سنج آدمیت در تاریخ‌نگاری است. افزون بر این، به نظر من، اما، نگاه آدمیت به تاریخ و فلسفه تاریخ را بیش از تعریف‌هایی که خود در این زمینه عنوان کرده است، می‌بایست در خود آثارش و در شیوه‌ی بررسی موضوع‌هایی که انتخاب کرده است، جستجو کرد. با تحلیل آثار آدمیت است که می‌توان دقیق‌تر و روشن‌تر به درک او از تاریخ دست یافت.

یکی از خصیصه‌هایی که کار آدمیت را با کار بسیاری از کسانی که در این حوزه‌ی تاریخ آثاری به وجود آورده‌اند، متمایز می‌کند، توجه دقیق و علمی آدمیت است به متن

اجتماعی و وضعیت تاریخی جامعه در آن زمان که صاحبان اندیشه دست به عمل زده‌اند یا واقعه‌ای رخ داده است. برخلاف آن نوشته‌ها (که برخی از آنان ارزشمند هم هستند)، آدمیت هیچ موضوع تاریخی را بیرون از بطن زمان و مکان آن بررسی نکرده است و اراده و ارزش‌های خود و تجربه‌های امروز را بر آن واقعیت‌های تاریخی «تحمیل» نکرده است. با آن که نظر دارد و نظر می‌دهد، اما همواره با فاصله با واقعیات‌های تاریخی برخورد می‌کند. طبیعی است که در هر عصری، می‌بایست با داده‌های جدید (و مدارک جدید و...) و فکر جدید، به بازخوانی تاریخ پرداخت. اما بازخوانی داریم تا بازخوانی. یکی از شیوه‌هایی که امروز در برخی از نوشته‌ها (خصوصاً در شرح حال نویسی) راه یافته است، به گونه‌ای است که گویا به مثل روشنفکران صد سال پیش مملکت ما آن طور باید عمل می‌کردند و می‌گفتند که امروز من و من‌ها می‌گوییم و می‌اندیشیم. آنچه گفتم درباره‌ی کارهایی است که ارزشمند هستند، اما کم نیستند امروزه کتاب‌هایی که با کنار گذاشتن تعمدی اسناد و مدارک تاریخی درباره شخصیت موضوع کارشان، دست به تحریف‌های آشکار تاریخ می‌زنند تا غرضی سیاسی و در نفس خود هم ناسالم را به پیش ببرند و نام آن را گذاشته‌اند «بازخوانی» تاریخ.

اگر کار برجسته‌ی آدمیت در بازخوانی «واقعه‌ی رژی» را مقایسه کنیم با این نوشته‌ها، می‌توانیم یکی دیگر از جنبه‌های سترگ آثار آدمیت را دریابیم. آدمیت در توضیح وضعیت متفکران مشرق (در زمان برخورد جامعه‌های کهن مشرق با مدنیت نو مغرب زمین) می‌گوید: «اگر احوال سیاسی و اجتماعی وقت جامعه‌های شرقی و کیفیت زمان و مکان را در نظر نگیریم به ارزش مقامشان نمی‌توانیم پی ببریم»^۱ این امر در توضیح‌های موشکافانه جزء به جزئی که در کلیه تحلیل‌های خود (چه درباره اشخاص و چه درباره وقایع تاریخی) ارایه کرده است، به آشکارا دیده می‌شود.

آدمیت، متفکر بی‌طرفی نبود. این موضوع را شرافتمندانه و صادقانه با خواننده آثارش در میان می‌گذاشت. در هر تحلیلی، در جا جای آثارش، آن جا که لازم می‌دید، نظر خود را بی‌هیچ پرده پوشی بیان می‌کرد. خود گفته است: «ما سلیقه خودمان را داریم. هم مشرب کسانی نیستیم که معتقدند مورخ باید شخصیت خود را از سیر افکار به کلی منتزع گرداند. مورخ وقتی می‌تواند هنرمندانه به کارش پردازد که خود صاحب اندیشه باشد تا قدر اندیشه شناسد. به یک معنا تاریخ‌نگار واقعی معمار فکر است نه تنها مدرس افکار...

اما در مسأله دیگر هم عقیده مورخان هستند که حکم تاریخ را لازم می‌شمارند، و در آن حکم ارزش‌ها و اعتباراتی را می‌شناسند. توضیحی لازم است تا مطلب روشن شود: مقصود از ارزش‌ها در تاریخ نه ایده‌آل‌های بلند افلاطونی است، نه معانی مابعدالطبیعه، و نه مفاهیم انتزاعی صرف فلسفی. بلکه در این مسأله منحصرأ از دیدگاه فلسفه تاریخ و امور متحقق آن می‌نگرم^۱. اما این بی‌طرف نبودن، نه در نفی واقعیت‌های تاریخی بود و نه در قلب شخصیت‌های تاریخ (حتی اگر باورهایش با آنان همخوانی نداشت یا مقابل آن‌ها بود). در همین جا می‌بایست به چند عنصر اساسی کارهای آدمیت (که به یک معنا مرز بی‌طرف نبودن او را مشخص می‌کند) اشاره کرد. آدمیت، در بیان شرح حال و فکر شخصیت و وقایع تاریخی، انسانی است صمیمی و اخلاق‌مدار و منصف. این عنصرها را نباید تنها معیارهای اعتباری دانست که بسیار می‌توان درباره‌ی آن‌ها چون و چرا کرد. اگر نوشته‌های اهل فکر و به‌خصوص مورخ از این معیارها خالی باشد، باید در اعتبار نوشته و بحث‌هایش تردید بسیار کرد. آدمیت به رغم برخی ناشکیبایی‌هایی که در برخورد به معاصران خود نشان می‌دهد، در نوشته‌های تاریخی‌اش همواره جنبه‌ی انصاف را رعایت کرده است. قضاوت‌های آدمیت در خصوص جمال‌الدین اسدآبادی، سهم روحانیون در نهضت مشروطیت، سهم روحانیون و به‌خصوص میرزای شیرازی در واقعه‌ی رژی، درباره‌ی رسول‌زاده، حیدرخان عموآوغلی و... (کسانی که آدمیت با آنان اصولاً نزدیکی فکری ندارد)، نمونه‌های بارز شرافت روشنفکری و انصاف اوست.

آدمیت چه در بیان صریح نوشته‌هایش و چه با بحث‌هایی که در آثارش به پیش کشیده است، به گونه‌ای درخشان موضوع فکر کردن و اندیشیدن و مستقلانه اندیشیدن (چشم‌اسفندیار روشنفکران دیار ما) را مطرح کرده است، در این حوزه نیز باید او را از پیش‌کسوتان به شمار آورد.

آدمیت، میرزا آقاخان را «نماینده کامل عیار فرهنگ ایرانی» می‌دانست. به تصور من، ما هم باید آدمیت را یکی از نمونه‌های کامل عیار روشنفکر مدرن ایرانی بدانیم. سخن بر سر پذیرفتن همه‌ی نظرها و دیدگاه‌های این بزرگ‌مرد فرهنگ نیست، حرف چیز دیگری است. آدمیت، روشنفکری است سکولار که فرهنگ و تاریخ و ادب جامعه خود را خوب می‌شناسد، بر فرهنگ غرب اشراف دارد، شخصیتی است به غایت وطن‌دوست و شیفته مرز و بوم خود، مردم‌خواه است (نه فرهنگ مردم خواه)، دغدغه‌ی انسان دارد و بزرگی ایران و روشنفکری ایران را در سهم شدن در جریان تاریخ و فکر امروز جهان می‌بیند،

خردورز است، روشنفکری است که استقلال رأی و آزاداندیشی اش و آزادی خواهی را قربانی هیچ نوع مصلحت روز آلوده به هزار غرض ناسالم نمی‌کند. در جامعه‌هایی نظیر جامعه‌ی ما، بسیار اتفاق می‌افتد که بر اهل فکر و نظر سرنوشتی «ناعادلانه» تحمیل می‌شود که کم‌ترین اش خانه‌نشین کردن آن‌ها است. اما عده‌ای از این فرزندگان، «سرنوشت» را به «انتخاب» تبدیل می‌کنند و این «انتخاب» را چنان می‌آریند که بر آن «سرنوشت» پیروز می‌شود. فریدون آدمیت چنین بود و چنین کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

منتشر شد:

مجموعه مقالات در زمینه باستانشناسی

(جلد اول و دوم)

محمدتقی مصطفوی کاشانی

گردآوری: مهدی صدری

از انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

تلفن: ۵۳۷۲۵۳۱-۳